

تبیین حکمرانی اقتصادی ایران معاصر

دکتر سید جعفر حسینی^۱

ابتدا یک بحث نظری تر در مورد حکمرانی داشته باشیم و بنابراین قبل و بعد از انقلاب را با هم مقایسه‌ای بکنیم.

تولید

حکمرانی اقتصادی به چه معناست؟ با یک تعریف ساده از علم اقتصاد شروع می‌کنم، معمولاً اقتصاددان‌ها وقتی صحبت می‌کنند می‌گویند علم تولید، توزیع و مصرف. سؤال اول این مطرح می‌شود که تولید چه چیزی و مسئله اول این است؟ بلافاصله جوابی که اقتصاددان‌ها می‌دهند مسئله تولید ارزش است.

برای خلق و تولید ارزش، دو مسیر وجود دارد. یک مسیر مسیری است که کار و فعالیت می‌کنیم و نهادهای تولید را به کار می‌گیریم و مبتنی بر این، یک استفاده و توسعه‌ای را برای اقتصاد ایجاد می‌کنیم و مبتنی بر این یک ارزش افزوده‌ای برای اقتصاد خلق می‌شود.

اما مسیر دومی هم وجود دارد - که معمولاً در دانش اقتصاد به صورت کلاسیک، دانشجویانی که اقتصاد می‌خوانند خیلی با این مسیر دوم آشنا نیستند، یا کمتر به آن می‌پردازند و بعدها در بحث توسعه یا بحث‌های پیش‌بینی می‌خوانند در مقاطع تحصیلات تکمیلی شاید به صورت فردی دنبالش بروند - و خیلی جدی نیست ولی اتفاقاً در موضوع حکمرانی خیلی مسیر جدی است. مسیری است که خلق ارزش از طریق یک سری امتیازات، مبنایی از قراردادهای پیشینی و یک سری کنش‌هایی که ریشه در کنش‌های انسانی دارد و بعضی از آن‌ها هم ریشه در طبیعت و مواهب الهی دارد اتفاق می‌افتد که ما به همه این‌ها «رانت» یا بهره‌اضافی می‌گوییم. یعنی ارزش در نتیجه فعالیت اتفاق نمی‌افتد. یعنی یک بهره‌اضافی و یک رانت اولیه‌ای وجود دارد و آن خودش منشأ خلق ارزش است. من اصطلاحاً این‌طور می‌گویم از همان اول برای کسی در یک بازی اقتصادی صفر صفر شروع نمی‌شود و ۳ به صفر به نفع یک گروه شروع

^۱ عضو هیئت علمی گروه اقتصاد دانش بنیان، پژوهشکده مطالعات فناوری

می‌شود. ساده‌ترین مثالش همین مسئله عامل بیماری هلندی^۱ است، مواهب طبیعی است یعنی بالاخره کشور ایران در برابر کشورهای همسایه مثل پاکستان و یا افغانستان بخشی از برتری اقتصادی اش در یک صد سال اخیر ناشی از موهبت الهی‌ای بوده که خداوند در قالب منابع هیدروکربنی در اختیار آن قرار داده است و درآمدهای حاصل از این باعث شده که به نحوی از آن‌ها جلوتر باشیم. این لزوماً به بهره‌وری و کارایی و زیرساخت‌های نهادی ما مرتبط نبود.

توزیع

حالا مسئله اصلی این است که چه در آن ساحتی که بحث تولید مبتنی بر تلاش و کار فیزیکی می‌خواهد اتفاق بیفتد و چه در این ساحتی که می‌خواهد مبتنی بر یک سری رانت‌ها، خلق ارزش در اقتصاد شکل بگیرد، در هر دو حالتش ما با یک مسئله‌ای به نام توزیع مواجه هستیم؛ چه توزیع درآمد حاصل از تولید و چه توزیع رانت. از منظر من حکمرانی به ساختارهایی در اقتصاد برمی‌گردد که می‌خواهد در مورد توزیع قدرت و ساری و جاری شدن قدرت تصمیم‌گیری کند.

بحث توزیع قدرت ساحت‌های مختلفی دارد که ما در اینجا بُعد اقتصادی آن را بررسی می‌کنیم. کار ویژه اصلی آن تعیین و تکلیف یا نقش‌آفرینی در ساحت توزیعی است. حالا چه توزیع درآمد حاصل از تولید و چه توزیع رانت که در اقتصاد شکل می‌گیرد از رانت‌هایی که ماحصل مواهب طبیعی است تا رانت‌هایی که ماحصل قراردادهای اجتماعی است. مثل انواع معافیت‌های مالیاتی که به افراد می‌دهیم مثل انواع یارانه‌ها، سیاست‌های اعتباری، رانت‌هایی که در نتیجه حقوق مالکیت در اقتصاد خلق می‌شود و مسائل دیگر.

^۱ یک مفهوم اقتصادی است که تلاش می‌کند رابطه بین بهره‌برداری بی‌رویه از منابع طبیعی و رکود در بخش صنعت را توضیح دهد. این مفهوم بیان می‌دارد که افزایش درآمد ناشی از منابع طبیعی می‌تواند اقتصاد ملی را از حالت صنعتی بیرون بیاورد. این اتفاق به علت کاهش نرخ ارز یا عدم افزایش آن در حد نرخ تورم صورت می‌گیرد، که بخش صنعت را در رقابت ضعیف می‌کند. در حالی که این بیماری اغلب مربوط به اکتشاف منابع طبیعی می‌شود، می‌تواند به «هر فعالیت توسعه‌ای که نتیجه‌اش ورود بی‌رویه ارز خارجی می‌شود» مربوط شود؛ مانند نوسان شدید در قیمت منابع طبیعی، کمک اقتصادی خارجی، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی. واژه بیماری هلندی در سال ۱۹۷۷ توسط مجله اکونومیست برای توصیف رکود بخش صنعتی در هلند بعد از کشف گاز طبیعی در دهه ۱۹۶۰ به کار گرفته شد.

مصرف

بعد این موضوع توزیع، تکلیف آن قسمت سوم اقتصاد که بحث مصرف بود مشخص می‌کند چرا که مشخص می‌کند که چه کسی می‌تواند چقدر مصرف کند و چه بخشی از جامعه چقدر باید مصرف کند؟ در واقع توزیع به عنوان نقطه ثقل حکمرانی، تکلیف هزینه و فایده‌ها را در اقتصاد مشخص می‌کند. مشخص می‌کند کیکی که در اقتصاد دارد خلق می‌شود هر کسی چقدر در هزینه‌ها سهم دارد و چقدر در منافی که به آن می‌رسد سهم داشته است؟

بررسی روند حکمرانی اقتصادی از منظر توزیع

بخشی از این نابسامانی‌ها و مسائلی که در دوره ماقبل انقلاب وجود داشت برمی‌گردد به اینکه در مسئله توزیع ما موفق نبوده‌ایم و در واقع جامعه ایرانی موفق نبوده است و آن ساختاری که برای توزیع درآمدها یا این رانت‌ها در اقتصاد وجود داشته است در نهایت توزیع نامناسبی بوده است. حالا سؤال این است که ما در دوران بعد از انقلاب چقدر توانستیم به واسطه آن انگاره‌های انقلابی خودمان و آن تحولات مثبتی که در فضای سیاسی کشور اتفاق افتاد، این جریان توزیع را دگرگون کنیم؟ و از این منظر می‌توانیم بگوییم که حکمرانی اقتصادی ما نسبت به قبل از انقلاب چه تغییراتی داشته است. فلذا مسئله حکمرانی در آن لحظه توزیع است که آن لحظه توزیع تکلیف مصرف را تا حد زیادی مشخص می‌کند، در این مسئله گفتیم که ما بخشی از چالش‌های حکمرانی مان در یکصد سال اخیر به نظر می‌رسد که تغییری نکرده است و همان مسیر را ما متأسفانه بعد از انقلاب بعضاً طی کردیم ولی بخشی از مسائل تغییر کرده است و به واسطه اتفاقاتی که بعد از انقلاب افتاد ما شاهد تحولات جدی بودیم. بخشی از آن چالش‌هایی که به نظر می‌رسد ما در این مسیر تحولات جامعه مان با آن‌ها مواجه بودیم و یک جور مسیر مدرن شدن جامعه بوده و به نحوی یک مسیر جبران این عقب‌افتادگی تاریخی مان بود نسبت به آن اتفاقاتی که در دنیای مغرب زمین افتاد و داشتیم آن را پیگیری می‌کردیم

من نگاهم این است که ساختارهای حکمرانی ما در حوزه اقتصاد در دوران قبل و بعد از انقلاب در این یکصد سال اخیر یک مسیر واحدی را طی کرده است و تفاوت چندانی نداشته و نتایجش هم تقریباً مشابه بوده است. ولی در یک حوزه‌هایی ما تفاوت‌هایی را دیدیم و تغییراتی را حاصل شده است. به طور مثال در حوزه‌هایی که بحث بودجه مطرح است. این بودجه‌ای که الان داریم می‌نویسیم و به اصطلاح تنظیم لایحه بودجه به شکلی که الان در جمهوری اسلامی مرسوم است، محصول تأملات دهه ۴۰ بود که تا قبل از سال ۱۳۴۳ ما بودجه کشور را به این شکلی که الان داریم می‌نویسیم نمی‌نوشتیم البته قانون

برنامه و بودجه محصول سال ۱۳۵۱ است اما تحولاتش از دهه ۴۰ شروع شد و تا قبل از دهه ۴۰ این گونه بود که در کنار وزارت اقتصاد، وزارت دارایی داشتیم که بودجه جاری کشور را تنظیم می کرد^۱

شایان ذکر است که مسئله برنامه و سازمان برنامه ایده اولیه‌ای بود که ابتهاج از زمان رضاشاه پیگیری می کرد ولی در دوران پهلوی دوم محقق شد. ابتهاج^۲ مدل سازمان برنامه‌ای که تهیه کرد، در واقع یک سازمان توسعه‌ای بود به این معنا که خود سازمان برنامه، پروژه اجرا می کرد و خیلی از پروژه‌های اولیه عمرانی کشور مثل سدهایی که الان در کشور داریم مثل سد امیرکبیر در اطراف تهران و چند پروژه عمرانی دیگر را خود سازمان برنامه اجرا می کرد. سازمان برنامه، بدو هیئت عالی برنامه بود. در واقع آن هیئت عالی برنامه ریزی کشور یک نهاد نخبگی بود و در دهه ۳۰ به طور مشخص به واسطه آن فضای سیاسی و رقابت‌های سیاسی که آن زمان وجود داشت به شدت مورد حمایت شاه بود و به نوعی ابزار شاه برای کنترل نهاد دولت بود. بعد از ابتهاج سازمان برنامه ذیل هیئت دولت آمد. منتهی تا سال تقریباً ۴۳ بودجه ریزی مان به این شکلی که الان است و بعد محصولش شد آن قانون برنامه و بودجه سال ۵۱ نبود. به این سبک بود که ما ۵۰ درصد درآمدهای نفتی مان را به سازمان برنامه می دادیم و سازمان برنامه، برنامه و پروژه‌های عمرانی خودش را انجام می داد. و ۵۰ درصدش هم در اختیار دستگاه‌ها قرار می گرفت

^۱. همچنان علیرغم سه تجربه و تلاشی که بعد از انقلاب شد متأسفانه قوانین تغییر نکرده است و ما چه در زمینه برنامه ریزی‌ها و چه در زمینه بودجه همچنان قانون پایه ای مان همان است. اگر بخواهم این حرفم را کامل تر کنم اصلاً یکی از چالش‌های ما این است که ما اگر در مسئله حکمرانی قوانین را به اصطلاح قرار بود یکی از آن محمل‌هایی بدانیم که می تواند آن ساختار توزیع قدرت را منظم کند یا به آن جهت دهد، یا یکی از محمل‌هایی بدانیم که می تواند به ساختار توزیع قدرت جهت دهد ما در حوزه اقتصاد، قوانین پایه مان تقریباً در این چند دهه اخیر خیلی‌ها تغییر نکرده است از جمله قانون پولی بانکی، از جمله قانون برنامه بودجه مان، حتی قانون‌هایی مثل قانون مالیات ستانی مان که تغییراتی کرده است باز پایه و اساسش همان قوانینی بوده که ما در دوران پیش از انقلاب تهیه و تنظیم کردیم و هنوز هم مبتنی بر آن عمل می شود و حتی آن اصلاحیه‌ای هم که در سال ۱۳۶۶ انجام شد خیلی تغییر جدی‌ای در آن حاصل نشد، حالا در سال ۹۰ در بحث انفال یک قانون نفتمان تغییر کرد اما اساس نامه شرکت ملی نفت هم همچنان قوانین و مدلی است که ما در قبل از انقلاب تهیه و تنظیم کرده‌ایم. طبیعتاً همان چالش‌هایی که آن قوانین برای ما ایجاد کرده بودند و همان چالش‌ها که از همان زمان بود، ما در دوران بعد از انقلاب هم همان چالش‌ها را تجربه کردیم.

^۲ ابوالحسن ابتهاج پایه‌گذار اصلی برنامه ریزی توسعه در ایران که در فاصله سالهای ۱۳۳۳ تا ۱۳۳۷ مدیر عامل سازمان برنامه بود.

و وزارت دارایی بودجه جاری کشور تنظیم می‌کرد که آن زمان از وزارت اقتصاد جدا بود. یکی سری دستگاه‌ها مثل شرکت ملی نفت و این‌ها نظام بودجه‌ریزی خودشان را داشتند.

در دهه ۴۰ به تدریج با آن ایده که ایده آقای خداداد فرمانفرمائیان^۱ بود، این‌ها به سمتی رفتند که سازمان برنامه، این بودجه متمرکز را در کشور تنظیم کند و این مدل بودجه‌ریزی را در داخل کشور تنظیم کنند و دلیلش هم این بود که سازمان به این نتیجه رسیده بود که ورود مستقیمش به اجرا اولاً منجر به یک سری موازی کاری‌هایی می‌شود و ثانیاً قدرت کار خیلی سنگینی را می‌طلبد و تصمیم گرفت آن بحث اجرا را به دستگاه‌ها واگذار کند و خودش روی مسئله برنامه‌ریزی تمرکز کند. منتهی چالشی که داشتند این بود که ما اگر بخواهیم صرفاً برنامه‌ریزی کنیم و سازمان‌ها به اصطلاح بروند اجرا کنند، ما دیگر قدرتی نداریم چون سازمان‌ها خودشان بودجه خودشان را گرفته و می‌روند اجرا می‌کنند. اینجا بود که مسئله بودجه را مطرح کردند و احساس کردند که بودجه آن ابزاری است که می‌تواند قدرت سازمان برنامه را همچنان حفظ کند و نظام بودجه‌ریزی کشور از وزارت دارایی به سازمان برنامه منتقل شد که تا همین امروز مسئله‌اش را داریم مشاهده می‌کنیم. این یک تجربه بود.

در حوزه پولی بانکی هم ما شبیه این را باز می‌بینیم و می‌دانیم که در همان دهه تا قبل از این (دهه ۳۰) بانک مرکزی نداشتیم در دهه ۳۰ و سال ۳۹ بانک مرکزی شکل گرفت و قبل از آن بانک ملی بود که هم نقش یک بانک تجاری را ایفا می‌کرد هم بانک حاکمیتی کشور بود که ضرب سکه و تولید و نشر اسکناس را هم بر عهده داشته است اما از دهه ۳۰ به بعد هم به خاطر تحولاتی که اتفاق افتاد در سال ۱۳۳۹ بانک مرکزی را تأسیس کردیم. یک سری نهادهای دیگری هم مطرح بود.

یک نکته مهم این است که ما در دهه ۴۰ رشدهای طلائی داشتیم و تجربه نسبتاً موفق‌تری را داریم و در شاخص‌های اقتصاد کلان شاخص‌های بسیار موفق‌تری را می‌بینیم. جالب است که از نظر تاریخی این دهه همان دهه‌ای است که کشورهایی مثل کشور کره تقریباً در همین دهه با ما شروع کرد و همین اصلاحات را در زمان ژنرال پارک معروف انجام داد و با همدیگر یک سری از اصلاحات را شروع کردیم و اصلاحات هم از این جهت بود که سعی کردیم در آن نظام توزیعی - به طور مشخص در توزیع رانت به خصوص رانت‌های سیاسی که به امتیازات و معافیت‌های مالیاتی، سیاست‌های اعتباری و پولی بانکی و نظام یارانه‌ای برمی

^۱ رئیس وقت سازمان برنامه

گردد- تغییراتی را اعمال کنیم تا مبتنی بر این تغییرات یک هسته صنعتی را در کشور ایجاد شود و مبتنی بر این هسته صنعتی، عقب‌افتادگی تاریخی کشور جبران شود.

طبیعتاً در فاز اول یک سیاست جایگزین واردات را رقم زدیم و یک صنعت مونتاژی را شروع کردیم و برندهای خارجی آمدند که -البته آقای دکتر نیلی در کتابی که حول تاریخ برنامه‌ریزی نوشتند^۱ نقش سازمان برنامه را خیلی برجسته می‌کند- در عین حال ما می‌دانیم که در آن دوره حداقل یک روایت دیگر وجود دارد که نقش وزارت اقتصاد وقت را برجسته می‌کند و به‌طور مشخصی وزیر وقت اقتصاد آقای عالیخانی^۲ بود تأثیر زیادی در بازطراحی نظام توزیع رانت در کشور داشت. ایشان پیگیری‌هایی می‌کند، و سعی می‌کند هماهنگی‌های بین بخشی، بین وزارت اقتصاد وقت، سازمان برنامه و بانک مرکزی ایجاد کند که این باعث می‌شود بتوانیم در این نظام توزیع رانتی یک تحولی ایجاد بکنیم و یک دستاورد اولیه‌ای را در آخر دهه داشته باشیم. اما می‌بینیم که در دهه ۵۰ از این توافقات اولیه عدول می‌شود و عدول از این توافقات اولیه ثمرات و نتایج و چالش‌هایش همچنان جامعه ما را درگیر کرده است و ما همچنان نتوانستیم در دوران بعد از انقلاب هم علیرغم تحولات مثبتی که اتفاق افتاده و علیرغم اینکه در ساحت‌ها دیگری از این توزیع رانت، تغییرات جدی‌ای دادیم -به‌طور مشخص در ارائه خدمات عمومی و در زیرساخت‌های بهداشتی و آموزشی کشور که نتایجش را در شاخص‌های حتی بین‌المللی می‌بینیم- اما نتوانستیم در این بخش خلق ارزش‌های اقتصادی، آن تحول و اصلاحات در نظام توزیع را داشته باشیم و آن توافقاتی که در دهه ۴۰ کردیم را مجدداً در دهه ۵۰ و بعد از انقلاب هم بتوانیم به‌طور دیگری احیا کنیم، و نتیجه‌اش را در این نوسانات اقتصادی در فضای بعد از انقلاب می‌بینیم یعنی ما در فضای بعد از انقلاب از یک سمت شکاف عجیبی را در نظام حکمرانی می‌بینیم و از یک سمت در یک سری از شاخص‌های حکمرانی یک کشور مثل شاخص‌های بهداشتی و آموزشی پیشرفت‌های جدی‌ای

^۱ برنامه‌ریزی در ایران: ۱۳۱۶-۱۳۵۶

^۲ درباره توزیع درآمد من همیشه به شدت به طرف توزیع درآمد نگاه می‌کردم و خیلی هم به آن اعتقاد داشتم. هنوز هم اعتقاد دارم هیچ فرقی هم نمی‌کند. یعنی خواه‌ناخواه در مورد توزیع درآمد، چپ بودم همیشه. هنوز هم که هنوز است، در این کشور هم که داریم زندگی می‌کنیم، من سیستم بی‌رحمانه اینها را قبول ندارم. خواه‌ناخواه به صورت مبهم یک گونه‌ای از سوسیالیسم اروپایی در من مانده و خواهد بود. کاری‌اش هم نمی‌توانم بکنم، یعنی قبولش دارم و معتقدم درست است. (اقتصاد و امنیت: گفتگو با علینقی عالیخانی به کوشش حسین دهباشی، ص ۳۳)

دیدیم و تحولات جدی ای اتفاق افتاده است. هزینه‌های زیادی انجام شده است و نتایج مثبتی را هم به همراه داشته است ولی از آن سمت وقتی به سمت حوزه کسب و کار و حوزه مسائل اقتصاد کلان می‌آییم می‌بینیم نتایج خوبی را به دست نیاوردیم، و اتفاقاً الآن برای بخش زیادی از جامعه این بخش برجسته شده است حتی در شعارهای اقتصادی سال هم می‌بینید که این بخش را خیلی به اصطلاح داریم پررنگ می‌کنیم و پیگیری می‌کنیم چرا که در این بخش نتایج موردنظر را به دست آوریم.

آشفته‌گی اقتصاد جمهوری اسلامی در عمل

در ادامه به این نکته اشاره می‌کنم که به طور مثال قطب‌ها و رئوس فضای سیاست داخلی یا سیاست خارجی جمهوری اسلامی چیست و ما مبتنی بر چه چیزی داریم صحبت می‌کنیم؟ حتی در حوزه‌هایی مثل فرهنگ تا حدی مشخص است. اما من می‌گویم در اقتصاد اصلاً مشخص نیست و ما اصلاً نمی‌دانیم اگر بخواهیم اقتصاد جمهوری اسلامی را توضیح دهیم و رئوس اقتصادی را بگوییم - ممکن است در مقام سند بتوان به اصولی اشاره کرد به طور مثال سند اقتصاد مقاومتی داریم، در قانون اساسی هم یک نکاتی را گفتیم که در مقام سند است - در مقام عمل یک پیچیدگی‌های عجیب و غریب را می‌بینیم که اصلاً نمی‌توانیم. یعنی در مقام سیاست، در مقام فرهنگ و در حوزه‌های دیگر تا حدودی یکپارچگی وجود دارد و من اگر حتی به عنوان یک مخالف نظام سیاسی بخواهم حرف بزنم می‌دانم چه چیزی را می‌خواهم نقد کنم ولی من در اینجا نمی‌توانم.

ببینید، در مورد نظام بانکی، سال ۱۳۸۱ قانون بانکداری خصوصی را مستقیم وارد مجلس کردیم. اصلاً طبق قانون سیاست‌های کلی طبق بند ۴۴ قانون اساسی نمی‌توانستیم چنین کاری بکنیم. من اصلاً نمی‌دانم چطور با توجه به اینکه در آن زمان این همه نهاد قانونی و هیئت تطبیق قوانین در مجلس وجود داشت ما توانستیم قانون بانکداری خصوصی را تصویب کنیم، در حالی که ما هنوز صنایع‌مان خصوصی نشده بود. این در حالی است که کشورهای مثل کره و چین، آزادسازی مالی آخرین مرحله شان بود آن هم با احتیاط؛ یعنی الآن چینی‌ها با این رشد و با این قدرت به نحوی که ما در بخش مالی آزادسازی انجام دادیم نکردند و اصلاً جرئت این کار را ندارند و مبهوت هستند که چطور توانستیم این کار را بکنیم و چطور توانستیم به نهادهای مالی و پولی و بانکی مان چنین اجازه‌ای بدهیم. در حالی که ذوب آهن ما هنوز خصوصی نبود و کارخانه‌های فولادمان دولتی بود، بانک‌هایمان را خصوصی کردیم. این نشان می‌دهد که اصلاً در نظام تصمیم‌گیری اقتصادی یک کشور واقعاً تعریفی از اقتصاد نداریم یعنی نمی‌دانیم که موضوع اقتصادی یعنی چه؟ و این امر در کل سیستم حاکمیتی وجود دارد، چون شما ببینید در ادامه

آن روند در دهه ۸۰ نهاد‌های نظامی مجوزی گرفتند و بنیادهای تعاونی آمدند در بخش نظامی بانک‌های خصوصی زدند و بعد دیدیم که چه فاجعه‌ای آفرید و بعد مجبور شدیم که با هزینه‌ای گزاف آن را جمع کنیم. یعنی ما در ساختارهای تصمیم‌گیری در بخش‌های مختلف هنوز متوجه پیچیدگی‌های اقتصاد، پیچیدگی‌های تصمیم‌گیری اقتصادی نبودیم و تصمیمات بدی را گرفتیم و هزینه‌هایش بر ما تحمیل می‌شود.

مثال قوانین پایه را زدم. ببینید ما الآن دو رئیس بانک مرکزی در دولت فعلی عوض کردیم. که هر دو قبل از اینکه بیایند رئیس بانک مرکزی شوند رئیس یک بانک تجاری بودند. این یعنی یک تعارض منافع کاملاً واضح و روشن. در سرمایه‌دارترین کشور دنیا چنین قانونی وجود ندارد. شما بروید ببینید آیا در ایالات متحده می‌شود کسی که رئیس بانک تجاری بوده بلافاصله امروز استعفا بدهد و فردا رئیس فدرال رزرو بشود؟ اصلاً چنین چیزی ممکن است یا کلی قوانین تعارض منافع وجود دارد که این را منع می‌کند؟ یعنی درحالی‌که در قوانین پایه‌ای خودمان - در قوانین پایه‌ای چه پولی بانکی چه قوانین بودجه‌ای مان که یک مسیر پنجاه‌ساله را طی کردیم و هیچ تغییری ایجاد نشده است - ما کلی ابهام و چالش داریم یعنی در توزیع آن رانت‌های سیاسی، یکی همین بحث این است که ما اگر می‌خواهیم به سمت بانکداری خصوصی برویم اول باید بانکداری مرکزی مان را ارتقا دهیم. اول یک نظام بانکداری مرکزی در این کشور حاکم باشد - وقتی داریم می‌گوییم بانکداری مرکزی نمی‌شود در یک کشور امروز رئیس یک بانک تجاری فردا رئیس یک بانک مرکزی بشود - بعد از اینکه این اتفاقات افتاد ما اینجا تمرین کردیم و توانستیم در حکمرانی نظام پولی مالی رشدهای قابل توجهی داشته باشیم و به اصطلاح آن ارتقای لازم را پیدا کردیم بعد می‌توانیم در مورد آزادسازی نظام پولی بانکی و شکل‌گیری در بانک‌های خصوصی صحبت کنیم. این دو دلیل دارد؛ یکی اینکه ما در بحث‌های حکمرانی سوار بر یک سری از قواعد و قوانین و اصول پایه‌ای قدیمی و به‌روز نشده بودیم و دوم بحث فهم و قدرت تجزیه و تحلیل ما از پدیده‌های و پیچیدگی‌های اقتصادی است. در مثال مذکور فهم درستی از پول نداشتیم و هنوز هم نداریم. فهم درستی از قدرت خلق پول و اینکه در این نظام پولی اعتباری، بانک‌ها می‌توانند از هیچ خلق پول کنند و ما هنوز نظام بانکی مان متوجه این نیست و نظریاتی که در بحث پول درون‌زا تکامل پیدا کرده است و الآن بانکداری‌های مرکزی مبتنی بر آن، نظامات حکمرانی خودشان را تغییر دادند ولی ما هنوز این را هم متوجه نشدیم و خیال می‌کنیم با نرخ ذخیره قانونی می‌توانیم بانک‌های تجاری را در خلق پول کنترل

کنیم. نمی دانیم که اصلاً اضافه برداشت‌هایی که دارد اتفاق می افتد به صورت در فرآیند طبیعی خلق پول در بانک‌های تجاری است و وقتی متوجه نباشیم در حکمرانی هم متوجه آن نمی شویم.

به‌عنوان جمله آخر می‌گویم که ما نیازمند یک انقلاب اقتصادی هستیم. دوست بزرگواری داشتم جمله‌ای نقل می‌کرد که وقتی می‌آییم صحبت از حکمرانی می‌کنیم از این آیه قرآن استفاده می‌کرد؛ حکمرانی یعنی اینکه «كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا»^۱ حکمرانی در قسمت (وَلَا تُسْرِفُوا) است، در (كُلُوا وَاشْرَبُوا) که همه بلد هستند و خیلی کار سختی نیست. ما سال‌ها مبتنی بر درآمدهای نفتی در آن لایه (كُلُوا وَاشْرَبُوا) کار کردیم و در قسمت (وَلَا تُسْرِفُوا) است که صداها بلند می‌شود و سختی کار آنجا خودش را نشان می‌دهد. حکمرانی آن بخش کار است. متأسفانه یک اتفاقی هم که می‌افتد ما وقتی صحبت از انقلاب اقتصادی می‌کنیم نهادهای تصمیم‌گیری کشور ما حتی نهادهای انقلابی ما تصورشان از انقلاب اقتصادی این است که عجله کنند و در آن ساحتی بروند که عرض کردم در قسمت تولید، تولید کار مردم است و من نمی‌دانم چرا نهاد اقتصادی ملی ما به آن قسمت ورود می‌کند و می‌خواهند کار تولید را بر عهده بگیرند. تولید کار مردم است. حکمرانی در قسمت توزیع خودش را نشان می‌دهد، نه تولید، این قسمت باید به مردم واگذار شود. در قسمت توزیع است که حکمرانی می‌تواند زمین بازی را طوری بچیند که انگیزه‌های تولید در کشور شکل بگیرد یا اینکه انگیزه‌های فعالان اقتصادی به سمت سوداگری، دلالی و امثالهم برود وقتی که صحبت از انقلاب اقتصادی می‌شود متأسفانه نهادهای ما تصورشان این است که بیایند جای مردم را در تولید بگیرند و کار تولیدی بکنند البته نتایجش خیلی زود خودش را نشان می‌دهد. شما در ساحت حکمرانی بیایید نتایج خیلی زمان‌بر است و به تدریج این اتفاق می‌افتد نه در مورد کشور ما در کشورهای دیگر هم می‌بینید. یک قرن طول می‌کشد تا شما می‌توانید این بخش (وَلَا تُسْرِفُوا) را سفت‌وسخت کنید و یک جامعه به توافقات بنیادی تاریخی برسد. اشتباهی که این وسط اتفاق می‌افتد وقتی صحبت از انقلاب اقتصادی و تحولات اقتصادی می‌شود بعضاً نهادهای مؤثر ما اینجا نقش خودشان را اشتباه متوجه می‌شوند و خیال می‌کنند نقش تاریخی آن‌ها یا نقش دلسوزانه آن‌ها این است که بیایند بروند در ساحتی که کار مردم و جای مردم است ورود کنند و نتایج نابسامانی را هم بعضاً رقم می‌زنند.

^۱ - سوره اعراف، آیه ۳۱

منظور از انقلاب هم اصلاح حکمرانی اقتصادی است. نکته دیگری نداشتیم و بحث شعاری نبود، بحث بگیر و ببند و بحث امنیتی کردن موضوع اقتصاد نبود. مسئله این بود که این نظام حکمرانی با مثال‌هایی که زدم نظام پولی بانکی، در نظام بودجه‌ای کشور و مسائل دیگر این نظام، نظام معیوبی است و بر اساس همان حرف اولی که زدم در توزیع آن رانت‌های سیاسی و رانت‌هایی که ماحصل توافقات اجتماعی و قراردادهای اجتماعی ما است به بدترین شکل عمل می‌کند.

مسائل اقتصادی ما هم با مسائل اقتصادی دنیا خیلی متفاوت نیست. آن چیزی که ما را می‌تواند متفاوت کند پاسخ‌های متفاوت ما است. وگرنه در مسئله مثال‌هایی هم که زدیم داریم می‌بینیم ما در بحث نظام بودجه‌ریزی و نظام برنامه‌ریزی، مسائلمان از همان دست مسائلی است که در دنیا وجود دارد و کشورهای دیگر هم داشتند منتهی تفاوت این است که کشورهای مختلف پاسخ‌های متفاوتی دارند و این پاسخ‌های متفاوت آن‌ها را از هم متمایز کرده و برای آنها الگوهای متفاوتی را داشته است. در نظام بانکی گریزی از اینکه نظام بانکی داشته باشیم نیست. دیگر امروز صحبت از این عباراتی - که من خودم خیلی نمی‌پسندم - مانند اینکه حکمرانی اقتصادی ما از مسیر اقتصاد دولتی می‌گذرد یا بازار آزاد نیست. ما هم یکجایی نیازمند این هستیم که دولت بیاید مداخلات بکند مانند مسئله کرونا. دولت به معنای نظام حاکمیتی مد نظر است، ستاد اجرایی هم یک بخشی از دولت است و دولت - به معنای حکومت - بیاید مداخله کند در دنیا هم دیدیم که این اتفاق افتاد. اگر آن فاند‌های^۱ بزرگی که دولت آمریکا از مالیات شهروندان آمریکایی به شرکت فایزر و شرکت مدرنا و ... نداده بود، الآن این دستاوردها اتفاق نمی‌افتاد. اصلاً دیگر این دوگانه سازی‌ها به نظرم دوگانه سازی‌های کاذبی است و به نوعی خودش رهن است و خودش می‌تواند حجاب شود. ما هم نیازمند این هستیم که یکجایی دولت دخالت و ورود کند و یکجایی اتفاقاً نباید دولت مداخله کند. الآن در نظام حکمرانی ما یک جایی همین جا بجا شدن این مسئله‌هاست یعنی یکجایی که مسئله باید به نظام قیمت‌گذاری واگذار شود دولت دارد مداخله می‌کند و با مداخله خودش سبب ایجاد بازار سیاه‌ها و بازارهای نامناسب شده و یک جاهایی که باید دولت حضور داشته باشد نیست و رها شده است. دیگر این دوگانه‌ها را متوجه نمی‌شوم و فکر می‌کنم وارد این

^۱ به معنای وجه تهیه کردن برای هدفی خاص یا همان سرمایه‌گذاری است

دوگانه‌ها شدن بیشتر ما را منحرف می‌کند و وقت ما را تلف می‌کند. ما مسئله‌های حکمرانی‌مان مشخص است.

اگر بخواهم در مورد چالش‌های حکمرانی اقتصادی صحبت کنیم می‌توان به چند حوزه اساسی اشاره کرد: یک چالش اساسی‌مان چالش کسری بودجه است و یک چالش دیگر نظام پولی بانکی و دیگری هم بحث فضای کسب‌وکار است. من وقتی می‌گویم چالش نظام پولی بانکی به جای کسب‌وکار و چالش کسری بودجه به جای چالش نظام پولی و بانکی بحث‌هایی مثل صندوق‌های بازنشستگی و مسائلی که این‌ها ایجاد کردند این‌ها می‌روند ذیل آنجا می‌گنجد. اگر بگویم چالش فضای کسب‌وکار تمام بحث‌هایی که ما در بیمه و مالیات ستانی داریم ذیل این می‌بینم. این‌ها را می‌شود باز کرد. این‌ها خودشان یک سری مسائلی ایجاد کردند و ما باید در این حوزه‌ها یک سری اصلاحات حکمرانانه انجام دهیم. این اصلاحات حکمرانانه اگر انجام نگیرد شاخص‌های اقتصاد کلان ما مثل ضربان قلب یک بیمار که دارد سکنه می‌کند و دارد قلبش می‌ایستد. این معلوم نیست یک دهه آینده اصلاً برای ما اگر جلوی این روندها را نگیریم و جلوی این نوسانات را نگیریم معلوم نیست یک سال آینده برای ما چه سرنوشتی را رقم بزند اصلاً یک دهه آینده را می‌توانیم متصور باشیم یا نمی‌توانیم واقعاً هرروز هم به تأخیر بیفتد این مسئله هزینه‌هایش بیشتر است.

ضمناً کلام آخر اینکه اصلاحات حکمرانانه در حوزه اقتصاد همیشه سخت‌ترین بخش اصلاحات حکمرانی بوده است چون با منافع و هزینه‌های آحاد جامعه به صورت ملموس درگیر می‌شود. در تاریخ خودمان هم همین‌طور است. شما ببینید یک اصلاحات ارزی قبل از انقلاب انجام شد تا به همین امروز هنوز پرونده حقوق مالکیت زمین در کشور تحت تأثیر آن اصلاحات ارزی است و هنوز بسیاری از موارد و مباحث زمین در شهرستان‌ها و در استان‌های مختلف ما حل نشده است. اما در موضوعات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی نشان می‌دهد خیلی سریع توانستیم تصمیم‌گیری کنیم و خیلی سریع تحولات ایجاد می‌شود - خوب و بدش را کار ندارم - به هر حال خیلی سریع تغییرات ایجاد می‌شود و آنجا به این دشواری نیست ولی وقتی می‌آییم در ساحت اقتصاد مسئله خیلی پیچیده و سخت‌تر می‌شود و به این راحتی که در آن حوزه‌ها ما می‌توانیم تحول ایجاد کنیم در آنجا ما می‌توانیم یک انقلاب فرهنگی راه بیندازیم و چند سال دانشگاه‌ها را تعطیل کنیم و پالایشی کنیم و چند استاد را جابجا کنیم یا مثلاً سازمان‌هایی برای تربیت اساتید جوان و حزب‌اللهی ترتیب بدهیم ولی اقتصاد به این راحتی نیست و اقتصاد مسئله‌اش به روزمره مردم گره خورده است و پیچیدگی‌هایش خیلی بیشتر است. شما فقط سیر مثلاً این قانون مالیات بر عایدی سرمایه که در مجلس طی کرده و هنوز هم به نتیجه مطلوب خودش در ساحت اجرا نرسیده را

پیگیری کنید و ببینید که یک قانون مالیاتی که می‌خواست فقط از سوداگری در بخش‌هایی جلوگیری کند چه مسیر دشوار و پیچیده‌ای را طی کرد چون درگیر منافع ملموسی شد. هنوز هم تازه به نتیجه قابل توجه خودش در ساحت اجرا نرسیده است.